

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۷، اشعیا ۱۳-۱۴

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر جان اسوالت هستم در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا. این جلسه شماره هفت، اشعیا فصل‌های ۱۴ و ۱۳ است. بسیار خوب، فکر می‌کنم وقت شروع است ۱۳.

می‌خواستم قبل از اینکه با هم دعا کنیم، چند تبلیغ پخش کنم. البته، این مراسم هیچ هزینه‌ای ندارد و من چراغ‌ها، گرما، قهوه و غیره وجود دارد. بنابراین، یک سبد، FAS حقوق دریافت نمی‌کنم، اما هزینه‌هایی برای در آن FAS کناری گذاشته‌ام و اگر دوست داشتید می‌توانید یک یا دو دلار برای کمک به هزینه‌های بیندازید، این یک نعمت خواهد بود.

همیشه به داوطلب نیاز دارد. من یکی از آنها هستم و افراد زیادی دیگر هم FAS نکته دوم این است که هستند که در این کار مشارکت دارند و اگر تعداد زیادی داوطلب شوند، خوشحال کننده خواهد بود. کارهایی مثل تا کردن و چسباندن پاکت‌ها و از این قبیل کارها.

بنابراین، دوباره، اگر شما به سادگی با شماره ۴۲۲۲-۸۵۸ تماس بگیرید و خدمات خود را ارائه دهید، می‌دانم که این یک نعمت بزرگ و بسیار بزرگی خواهد بود. ما با حداقل نیرو کار می‌کنیم، جی لاول و کیتی دیتل و آرون هیل و ران و من حدود یک روز در هفته اینجا هستیم. این برای هر کسی که می‌تواند و می‌خواهد داوطلب شود، کمک بزرگی خواهد بود.

باشه، ممنون. بیا با هم دعا کنیم. پروردگار عیسی، از اینکه داوطلب شدی متشکریم.

سپاسگزارم که با میل و رغبت و آزادانه تصمیم گرفتی که جای‌های آسمان را برای ما ترک کنی. بدون جلال و شکوه، بدون قدرت، بدون مقام و منصب، به اینجا بیایی، تا پست‌ترین مقام را در میان همه داشته باشی تا ما بتوانیم پدر را بشناسیم. سپاسگزارم.

ای خداوند، به ما کمک کن تا در جای پای تو گام برداریم. همانطور که برادرمان پولس گفت، همان طرز فکری را داشته باشیم که تو داری. به ما کمک کن، ای خداوند.

اعتراف می‌کنیم که سخت است. ما به موقعیت، قدرت و دارایی‌هایمان حسادت می‌کنیم. پروردگارا، به ما رحم کن.

کمکمان کن تا بدانیم که هیچ‌کدام از این چیزها در نهایت با ما نمی‌روند. بلکه، پروردگارا، کمکمان کن تا شادی روح را که ما را کامل می‌کند، تجربه کنیم، تا شادی فدا کردن جانمان برای دیگران را تجربه کنیم. پروردگارا، سپاسگزارم.

در کاوش کتابت به ما کمک کن. کمکمان کن تا بفهمیم چه می‌خواهی بگویی، و نه تنها کمکمان کن تا آن را بفهمیم، بلکه آن را در زندگی خود به کار گیریم. به نام تو دعا می‌کنیم.

آمین. بسیار خوب. امشب به بخشی که من آن را درس‌هایی در باب اعتماد می‌نامم، یعنی فصل‌های ۱۳ تا ۳۵، می‌پردازیم.

آغاز در امتحان رد شد. اشعیا به او گفت، اگر در ایمان استوار نباشی، خدا چگونه می‌تواند تو را استوار کند؟ اگر استوار نباشی، خدا چگونه می‌تواند تو را تأیید کند؟ و بنابراین دیدیم که چگونه در فصل‌های ۷ تا شکست آغاز در توکل و پیامدهای آن تا آمدن مسیح، پسر حقیقی داوود، به جای آن، ادامه یافت، ۱۲ حال، در این فصل‌ها، از ۱۳ تا ۳۵، ما، به سبک قدیمی آنچه ۳۰ سال پیش یادگیری برنامه‌ریزی شده می‌نامیدند، برمی‌گردیم و دوباره شروع می‌کنیم.

شما دوباره درس‌ها را مطالعه می‌کنید و برای امتحان بار دوم آماده می‌شوید. و در فصل‌های ۳۶ تا ۳۹، حزقیال برای بار دوم امتحان می‌دهد. فصل‌های ۱۳ تا ۳۵ را می‌توان به سه، یا در واقع چهار بخش تقسیم کرد.

اول از همه، ۱۳ تا ۲۳، سپس ۲۴ تا ۲۷، و ۲۸ تا ۳۳، و سپس دو فصل پایانی، ۳۴ و ۳۵. در ادامه مرتباً به آن خواهیم پرداخت، اما امشب با این مجموعه آغازین از آنچه که به عنوان وحی یا اعلامیه یا پیام علیه ملت‌ها نامیده می‌شود، اینجا هستیم. هر سه پیامبر بزرگ، من با پاک‌کن چه کار کرده‌ام؟ او، آنجا روی زمین است، باشد.

هر سه پیامبر بزرگ این بخش‌ها از بیانیه‌ها را علیه ملت‌ها دارند. اشعیا آنها را دارد، ارمیا آنها را دارد، حزقیال آنها را دارد، و به معنای واقعی، دو نفر از پیامبران کوچک‌تر، ناحوم و عوبدیا، هر کدام بیانیه‌ای علیه ملت هستند. ناحوم بیانیه‌ای علیه آشور است و عوبدیا بیانیه‌ای علیه ادوم است.

اما هر یک از این سه نفر، اشعیا، ارمیا و حزقیال، اظهارات خود علیه ملت‌ها را در جاهای مختلفی از کتاب‌هایشان قرار داده‌اند، زیرا آنها در حال انجام یک هدف خاص در آن کتاب، به شیوه‌ای که تنظیم شده است، هستند. در کتاب حزقیال، پیشگویی‌ها علیه ملت‌ها درست در وسط قرار دارند. شما این کلام را شنیده‌اید که اورشلیم سقوط خواهد کرد.

حزقیال در بابل در اسارت است. او در سال ۵۹۸ به آنجا رفت، و اورشلیم هنوز سقوط نکرده بود، اما او می‌گوید که سقوط خواهد کرد، و مردم می‌گویند، نه، نه، نه، نه، نه، اورشلیم نمی‌تواند سقوط کند. اورشلیم اتاق خواب خداست.

هیچ اتفاق بدی نمی‌تواند آنجا بیفتد، و او می‌گوید، بله، همینطور است. و وقتی خبر می‌رسد که محاصره آغاز شده است، حزقیال لال می‌شود و به مدت دو سال و نیم چیزی برای گفتن ندارد. و اعلامیه‌های علیه ملت‌ها، که در زمان‌های مختلف خدمت او گفته شده بود، جمع‌آوری و همانجا قرار داده می‌شوند.

و سپس، در فصل ۳۳، خبر سقوط اورشلیم می‌رسد. و حالا، حزقیال پیام جدیدی دارد. اورشلیم بازسازی خواهد شد، چیزی که مردم می‌گویند هرگز نمی‌تواند اتفاق بیفتد، نه، نه، نه.

باز هم، من اغلب به دانش‌آموزان می‌گویم، شما فکر می‌کنید کلیسای سختی دارید؟ آیا خبر بد را موعظه می‌کنید؟ هرگز. آیا خبر خوب را موعظه می‌کنید؟ به هیچ وجه. اشعیا پیشگویی‌های خود را علیه ملت‌ها همین‌جا در ابتدای این درس‌ها با اعتماد بیان می‌کند.

آغاز به آشور، بدترین دشمن خود، اعتماد کرد تا از او در برابر اسرائیل و سوریه، دو همسایه‌اش که به او حمله می‌کنند، محافظت کند. و بنابراین، اشعیا می‌گوید، به ملت‌ها اعتماد نکنید. همه آنها تحت داوری هستند و به ما گفته شده است که تعدادی از آنها به پرستش خدای شما روی خواهند آورد.

اصلاً چرا باید به آنها اعتماد کرد؟ و بنابراین در این ۱۱ فصل، این اعلامیه‌ها را علیه ملت‌ها می‌بینیم. ما با دو فصلی که امشب بررسی می‌کنیم، ۱۳ و ۱۴، شروع می‌کنیم. اینها یک چالش هستند.

اگر آنها را خوانده باشید، می‌دانید. دقیقاً همان کاری که او انجام می‌دهد، چرا این کار را می‌کند، چرا کاری را که انجام می‌دهد اینجا در اینجا قرار می‌دهد، پاسخ‌های بسیار متفاوتی به این سؤالات وجود دارد، و ما امشب آنها را بررسی خواهیم کرد. وقتی به آیات ۱ تا ۱۶ نگاه می‌کنیم، باید سطح زبان را رعایت کنیم.

گفته می‌شود که این یک وحی، یک پیام، یک بار است. در لغت به معنای بار است. خداوند در مورد این ملت چیزی را بر دوش پیامبر گذاشته است.

پیشگویی در مورد بابل. همانطور که در یادداشت‌ها اشاره کردم، بابل در حال حاضر تهدیدی برای اورشلیم و یهودا نیست. احتمالاً تاریخ، و می‌توانید نوعی حرکت زمانی را در این فصل‌ها مشاهده کنید.

دقیق نیست، اما از زمانی که اشعیا برای اولین بار در سال ۷۳۵ پیام را بیان کرد تا سقوط آشور قبل از اورشلیم در سال ۷۰۱، یک جنبش عمومی وجود داشته است. بنابراین نوعی جنبش عمومی در آنجا وجود دارد، اما در این مرحله، بابل هیچ تهدیدی محسوب نمی‌شود. بابل تنها بخشی از امپراتوری آشور است، اما بابل ثروتمندترین، پیشرفته‌ترین و بین‌المللی‌ترین شهر در امپراتوری است و من فکر می‌کنم این برای کاری که اینجا انجام می‌دهد مهم است.

اما مسئله دیگری هم وجود دارد. بابل دشمن نهایی اورشلیم است. به یاد داشته باشید که اورشلیم در سال ۵۸۶ به دست بابل سقوط خواهد کرد، اما عامل دیگری هم در اینجا دخیل است.

بابل همیشه دنبال شریک برای شورش علیه آشور بود. بابل همیشه خودش را مثل نیویورک در رابطه با واشنگتن دی سی می‌دید. خب، اون آدم‌هایی که اونجا هستن اداره‌اش می‌کنن، اما یه مشت احمقن. ما نیویورکی‌ها، آدم‌های خیلی زرنگ و حيله‌گری هستیم.

ما کسانی هستیم که واقعاً می‌دانیم چگونه کارها را انجام دهیم. بابل هم همین حس را نسبت به نینوا و آشور داشت، یک مشت آدم بی‌عرضه روستایی که بله، قدرت را داشتند، اما حیف که نمی‌دانند چگونه از آن استفاده کنند. بنابراین بابل همیشه به دنبال شریک است.

این همان چیزی است که در نهایت در فصل‌های ۳۸ و ۳۹، حزقیا را به دام انداخت. آنها همیشه به دنبال افرادی هستند که با آنها همراه شوند. بنابراین به نظر می‌رسد که این دلیل احتمالی برای شروع با بابل باشد.

اما در ادامه بیشتر در این مورد صحبت خواهیم کرد. می‌خواهم وقت بگذارم، دوباره، نمی‌خواهم درخواست کنم دست‌ها را بالا ببرید، اما با فرض اینکه همه این را نخوانده‌اند، می‌خواهم وقت بگذارم و ۱۶ آیه اول را بخوانم، و می‌خواهم ببینید که لحن کلام چیست. روی تپه‌ای خالی، علامتی بلند کنید، با صدای بلند. برایشان فریاد بزنید، برای ورود به دروازه‌های اشرف دست تکان دهید.

من خود، مقدسین خود را فرمان داده‌ام، و مردان قدرتمندم را فراخوانده‌ام تا خشم مرا اجرا کنند، و آنان را که با غرور و افتخار ستایش می‌کنند. صدای غوغایی بر کوه‌ها، همچون غوغای گروهی عظیم، و صدای غوغای ممالک و ملت‌هایی که گرد هم می‌آیند، شنیده می‌شود. خداوند لشکرها، خداوند لشکرهای آسمان، لشکری را برای نبرد گرد هم می‌آورد.

آنها از سرزمینی دور، از انتهای آسمان‌ها می‌آیند، خداوند و سلاح‌های خشم او برای نابودی تمام زمین. خب، زیرا روز خداوند نزدیک است، مانند نابودی از جانب قادر مطلق. آن فرا خواهد رسید.

بنابراین، همه دست‌ها سست خواهد شد. دل هر انسانی گداخته خواهد شد. آنها پریشان خواهند شد و درد و رنج طاقت‌فرسا آنها را فرا خواهد گرفت.

آنها به زبان انگلیسی مانند زنی در حال زایمان خواهند بود. آنها با حیرت به یکدیگر نگاه خواهند کرد. چهره‌هایشان همچون شعله‌ای خواهد بود.

اینک روز خداوند، با خشم و غضب شدید و بی‌رحمانه فرا می‌رسد تا زمین را ویران کند و گناهکاران را از آن هلاک سازد. زیرا ستارگان آسمان و صورت‌های فلکی آنها نور خود را نخواهند داد. خورشید در هنگام طلوع خود تاریک خواهد بود.

ماه نور خود را نخواهد تاباند. من جهان را به خاطر بدی‌هایش و شیران را به خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد. به شکوه متکبران پایان خواهم داد و غرور و تکبر ظالمان را فرو خواهم نشاند.

من مردم را از زر ناب و انسان را از طلای نذری کمیاب‌تر خواهم کرد. بنابراین، آسمان‌ها را به لرزه در خواهم آورد و زمین از خشم خداوند لشکرها از جای خود تکان خواهد خورد. در روز خشم شدید او، مانند غزال شکار شده یا گوسفندی که کسی نیست آنها را جمع کند، هر کس به سوی قوم خود روی خواهد آورد.

هر کس به سرزمین خود فرار خواهد کرد. هر که یافت شود، با نیزه زده خواهد شد و هر که گرفته شود، با شمشیر خواهد افتاد.

نوزادانشان جلوی چشمانشان تکه تکه خواهند شد. خانه‌هایشان غارت و زنانشان بی‌عفت خواهند شد. چه چیزی در آن ۱۶ آیه ذکر نشده است؟ شادی، آرامش، بله.

اممم-هوم. از نظر جغرافیایی، به چه چیزی اشاره نشده؟ بابل. ما اعلامیه افتتاحیه را داریم.

این یک پیام است. این یک پیشگویی، یک اعلامیه علیه بابل است. بابل در ۱۶ آیه اول ظاهر نمی‌شود.

طعم این زبان چیست؟ تخریب؟ بله، بله. آیا محلی است؟ جهانی است. ما اینجا درباره جهان صحبت می‌کنیم.

خدا از آسمان می‌آید. او قرار است بشریت را کمیاب‌تر از طلای اوفیر کند. آسمان‌ها خواهند لرزید.

زمین به خشم خداوند لشکرها از جای خود تکان خواهد خورد. بنابراین فکر می‌کنم اتفاقی که اینجا می‌افتد این است که اشعیا کل این بخش را با یک بیانیه جهانی داوری معرفی می‌کند. تمام جهان تحت داوری خداست.

یهوه اورشلیم خدای تمام جهان است. الان برای ما، خب، البته. نه، البته، در آن زمان.

منظورم این است که این دیوانگی است. این مثل این است که بگوییم خدای شهرستان جسمون کنتاکی، خدای کل جهان است. یهودا خیلی بزرگتر از شهرستان جسمون نبود.

بنابراین، این یک جمله بسیار شگفت‌انگیز است. خدای ما، خدای تمام دنیاست. و تمام دنیا قرار است در مقابل میز عدالت او بایستد.

،حالا، فکر می‌کنم این موضوع در زندگی برخی از شما که در دوران نوجوانی یا اواخر نوجوانی هستید تأثیرگذارتر خواهد شد. مگر اینکه خدا در طول زندگی شما اتفاق مهمی بیفتد، مسیحیت در ایالات متحده یک فرقه اقلیت خواهد بود. در طول چند صد سال گذشته، از آنجایی که مسیحیت اساساً دین کشور ما بوده است، گفتن اینکه «خب، بله، درست است» برای ما بسیار آسان بوده است.

آره. خدای ما، خدای تمام دنیاست. آره.

تمام دنیا در مقابل او سر تعظیم فرود خواهد آورد. بله. گفتن این حرف در شرایطی که ما اقلیت کوچکی هستیم، مثلاً در انگلستان امروز، دشوارتر خواهد بود.

اما به این می‌گن ایمان. وقتی همه چیز واضح و می‌گي، خب، مطمئناً، ایمان زیادی اونجا دخیل نیست. اما وقتی چیزها خیلی واضح نیست و می‌گي، بله، این میشه ایمان.

این ایمان است. و بنابراین، خدا اینجا با این جمله شروع می‌کند که، چگونه می‌توانم بگویم که این ملت‌ها تحت داوری هستند؟ زیرا تمام جهان تحت داوری است. به همین دلیل است.

حال، گناهان خاصی که داوری برای آنها در راه است کدامند؟ آنها در آیه ۱۱ نام برده شده‌اند. غرور، تکبر، بی‌رحمی. ما قبلاً این را شنیده‌ایم و دوباره خواهیم شنید.

حالا، چرا این غرور و تکبر و بی‌رحمی که نتیجه‌ی غرور است، وجود دارد؟ چرا در اینجا و در سراسر کتاب به آنها اشاره شده است؟ این ریشه‌ی گناه است. این است که بگوییم، من خدا هستم. و به همین دلیل است که برخی از مهربان‌ترین افراد به جهنم می‌روند.

ما به مست‌ها و معتادان و جاکش‌ها و فاحشه‌ها فکر می‌کنیم، آنها آنجا خواهند بود. خب، می‌ترسم که باشند. اما آنها کلی آدم خوب دیگر خواهند بود که برایشان خدا هستند.

و بنابراین درست در سراسر کتاب، شما این تصویر از وجود خدا را دارید. یهوه متعال و نتیجه آن این است که هیچ جسم انسانی نمی‌تواند به تنهایی در حضور او بایستد. و بنابراین این موضوع بارها و بارها و بارها تکرار می‌شود، ما آن را بارها و بارها در سراسر کتاب خواهیم دید.

تلاش برای خدا جلوه دادن خودم و گفتن اینکه من مجبور نیستم در برابر کسی تعظیم کنم، گناهی اساسی است. امشب قبل از پایان بحث، بیشتر در این مورد صحبت خواهیم کرد.

باشه. آیا بین غرور و عزت نفس تفاوتی وجود دارد؟ اگر چنین است، چه تفاوتی؟ باشه، باشه. غرور فکر می‌کند که ما همه چیز را خودمان به دست می‌آوریم.

غرور فروتنی ندارد. پس عزت نفس چه فرقی با آن دارد؟ بسیار خب، بسیار خب. من به تصویر خدا ساخته شده‌ام.

بنابراین، من ارزش دارم، نه ارزشی که خودم خلق کرده‌ام یا خودم را ساخته‌ام، بلکه ارزشی که از یک رابطه حاصل می‌شود. بیایید کمی بیشتر به این موضوع بپردازیم. ارزش شما چقدر است؟ خب، می‌دانم که از نظر شیمیایی حدود هفت دلار و سی و هشت سنت می‌ارزد، اما ارزش شما چقدر است؟ مرگ مسیح.

تو لیاقتش رو داری .پسر خدا .دوباره

این طور نیست که، اوه، من خوب نیستم .من هیچ کاری از دستم بر نمی آید .این فقط غرور معکوس است

اما گفتن اینکه می دانم در نظر پدرم ارزشمند هستم، می دانم که او مرا به تصویر خود آفریده است، می دانم که ارزش مرگ پسر خدا را دارم، به این معنی است که می توانید بایستید و بدانید که ارزشمند هستید .لازم نیست آن را پز بدهید .لازم نیست آن را بزرگ کنید

اما این چیزی است که از بیرون از وجود شما نشأت می گیرد .غرور به دنبال ساختن خود از درون خود است .احترام به خود واقعی از یک رابطه نشأت می گیرد

خوبه، خوبه .بسیار خب .حالا، در آیه ۱۷، تمرکز عوض می شود

اینک من علفزارها را علیه کسانی که به نقره توجهی ندارند و از طلا لذت نمی برند، برمی خیزانم .کمان هایشان جوانان را خواهد کشت .به ثمره رحم رحم نخواهند کرد

چشمان آنها به کودکان رحم نخواهد کرد و بابل، شکوه پادشاهی ها، شکوه و جلال کلدانیان، مانند سدوم و عموره خواهد شد، زمانی که خدا آنها را سرنگون کرد .اکنون، به نظر می رسد که تمرکز محدود شده است .ما در مورد بابل به عنوان نماینده غرور و شکوه و جلال جهان صحبت می کنیم

حالا، ما بیشتر روی ملت ها تمرکز می کنیم .همانطور که در یادداشت اشاره کردم، میدها مردمی از سرزمینی هستند که امروزه ایران نامیده می شود .رودخانه دجله کم و بیش از شمال غربی به جنوب شرقی به سمت خلیج فارس امتداد دارد و با رشته کوهی موازی است که از نظر تاریخی مرز بین بین النهرین، سرزمین دو رودخانه، و شرق را تشکیل داده است

اینجا امروز مرز بین عراق و ایران است .قوم مید اینجا زندگی می کردند و با هم متحد شدند .بابل همین پایین است

در واقع، بابل در کنار فرات است .بابل اینجا و آشور و نینوا و کالج اینجا هستند .میدها با بابلی ها متحد شدند و با هم امپراتوری آشور را در سال ۶۰۵ میلادی سرنگون کردند

سپس آنها اسب هایشان را عوض کردند و میدها با پارس ها متحد شدند و با هم بابل را فتح کردند .بنابراین او در اینجا از موقعیتی صحبت می کند که تقریباً ۲۰۰ سال بعد از زمان خودش اتفاق می افتد، زمانی که میدها علیه بابل قیام خواهند کرد .حال، می توانید درک کنید که محققان کتاب مقدس انکار می کنند که اشعیا می توانسته چنین چیزی گفته باشد

شما به طور خاص در مورد اتفاقاتی که ۲۰۰ سال آینده رخ می دهد صحبت نمی کنید .نمی توانید .باز هم، اگر هنوز در بهار با من هستید، قرار است این موضوع را با دقت بررسی کنیم

امیدوارم در کنارم باشید .خب، حالا داریم به طور خاص تر درباره این افراد صحبت می کنیم .به آیه ۱۹ نگاه کنید

یک بار دیگر، مسئله چیست؟ غرور، شکوه، جلال، شکوه. خب، ما قبلاً در مورد جلال صحبت کرده‌ایم، و قبل از اینکه این کتاب را تمام کنیم، خیلی بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. آیا کسی به خاطر می‌آورد که من در مورد معنی جلال در زبان عبری چه گفتم؟ بسیار خوب.

.خوبه، خوبه، خوبه. یه کم بهم افتخار بده. به اون مرد یه ستاره طلایی بده.

.جوهر، وزن، اهمیت. این فقط حجاب‌های گذرا نیستند. مثال مورد علاقه من غروب خورشید است.

ما دیشب یکی از آنها را دیدیم که خیلی زیبا بود، اما شما رویتان را برمی‌گردانید و می‌گویید، هی، به غروب، خورشید نگاه کنید، و حالا همه چیز فقط خاکستری است. وقتی در کتاب مقدس از جلال صحبت می‌کنیم، منظور ما این نیست. منظور ما افتخار، اهمیت، قدرت و ثروت است.

این چیزی است که شما را به کسی تبدیل می‌کند. و من گمان می‌کنم به همین دلیل است که بابل برای اولین بار انتخاب شده است، که این شهر جلال ملتها است. و در واقع، آنچه خدا می‌گوید این است که آنچه آنها دارند، جلال واقعی نیست.

آنها اهمیت ابدی ندارند. طبق فصل ۶، زمین از چه چیزی پر شده است؟ جلال خداوند. این جلال بابل نیست.

این شکوه اسوالد نیست. این شکوه هر جایی که بخواهید فکرش را بکنید نیست. این شکوه خداوند است. که زمین را پر می‌کند.

و بنابراین، در واقع، خدا می‌گوید که جلال ملتها برابر با صفر است. حال، آیه ۱۹ کاملاً در تضاد با آیات ۲۰، ۲۱ و ۲۲ است. در اینجا دوباره، اشعیا در بهترین حالت خود با تصاویر کلامی ظاهر می‌شود ۲۱، ۲۰.

فکر می‌کنی اینجا داره چیکار می‌کنه؟ چرا؟ منظورش چیه؟ منظور از این عکس چیه؟ تضاد بین چیزی که هست و چیزی که قراره باشه. و به نظرت چرا از این عکس‌های خاص برای بیان منظورش استفاده می‌کنه؟ می‌دونی، اگه به فصل ۳ و عکس اون زن زیبا برگردی، اون کاتالوگ از لباس‌هایی که پوشیده رو داری. خب. اینجا، این یه جورایی زیاده‌روی، نه؟ اونقدر بی‌روحه که جایی برای هیچ انسانی نیست.

.بله، بله، بله. قرار است بشریت را به کمیایی طلایی اوفیر تبدیل کند. بله، بله.

خالی، متروکه. و ما در مورد چه نوع حیواناتی صحبت می‌کنیم؟ لاشخورها. ما که در مورد گوسفند و بز صحبت نمی‌کنیم، نه؟ گفتارها، شغال‌ها، موجودات زوزه‌کش.

و بحثی در مورد شترمرغ‌ها وجود دارد، اما شاید شترمرغ‌هایی هم در آنجا باشند. مثل فهرست جواهرات است. در بسیاری از موارد، ما واقعاً نمی‌دانیم که در واقع در مورد کدام جواهر صحبت می‌شد.

و اگر چندین نسخه مختلف داشته باشید، به فهرست جواهرات نگاه می‌کنید و متوجه می‌شوید که بله، در بیشتر آنها توافق وجود دارد. اما پنج یا شش مورد وجود دارد که در همه جای نقشه هستند. و اینجا هم تقریباً به همین شکل است.

می‌توانید جغد، شترمرغ، و چندین مورد دیگر را برای احتمالات مختلف تهیه کنید. اما نکته همین است. بابل. باشکوه.

پنجره‌ها شکسته، سقف دارد فرو می‌ریزد، و تنها کسانی که آنجا زندگی می‌کنند گفتارها هستند. وای. معادل یعنی همیشه شکوه و جلال، sic semper gloria لاتین آن می‌شود.

عیسی، بله؟ او زبان را تقویت می‌کند. بله. باز هم، این بخشی از این بحث است که آیا کلمه‌ای که استفاده می‌شود گاهی اوقات می‌تواند با کلمه ساتیر ترجمه شود؟

می‌دونی، یه ساتیر یه موجود نیمه انسان نیمه بزه. و خب این بخشی از بحثه. آره، ما مطمئن نیستیم که دقیقاً منظور چیه.

اما هدف آشکار به اندازه کافی واضح است. ما دوباره این را خواهیم دید وقتی که به فصل ۳۴ برسیم، جایی که همه اینها را جمع بندی می‌کنیم. حتی لیست طولانی‌تری از حیوانات ساکن کاخ متروکه

منظورش را می‌رساند. و البته، درست است. ما حتی تا اواخر دهه ۱۸۰۰ نمی‌دانستیم بابل کجاست.

برای بیش از ۱۵۰۰ سال، کاملاً از بین رفته بود. حالا تصور کنید، تصور کنید که این را در مورد شهر نیویورک بگویید. اما این چیزی است که اشعیا گفته است

. و این اتفاقی بود که افتاد. آبرویم رفت. مگر نیویورک از دست نرفته؟ بله، بازی با کلمات

و هی، اگر گرمایش زمین اتفاق بیفتد و سطح آب دریا ۲۰ فوت بالا بیاید، دیگر منتهی وجود نخواهد داشت. بسیار خوب، حالا به فصل ۱۴، آیات ۱ تا ۴ برویم. زیرا خداوند بر یعقوب رحم خواهد کرد و دوباره اسرائیل را برخواهد گزید و آنها را در سرزمین خودشان ساکن خواهد کرد. و بیگانگان به آنها ملحق خواهند شد و به خاندان یعقوب خواهند پیوست.

و قوم، ایشان را برداشته، به جایشان خواهند آورد. و خاندان اسرائیل ایشان را در سرزمین خداوند، همچون بردگان مرد و زن، به تصرف خود درخواهند آورد.

، آنها کسانی را که اسیرشان کرده بودند، به اسارت خواهند گرفت و بر کسانی که به آنها ظلم می‌کنند حکومت خواهند کرد. حالا، آن پاراگراف اینجا چه کار می‌کند؟ بله، خیلی خوب به نظر می‌رسد. اما از نظر استراتژی نگارش، قرار است همین الان برگردیم و در مورد سقوط غرور صحبت کنیم.

به نظر شما این پاراگراف برای چه چیزی اضافه شده است؟ بله، بله. حالا، چرا یهودا و اسرائیل، چرا وسوسه شدند که به ملت‌ها اعتماد کنند؟ ترس. آنها ترسیده بودند.

آنها به کمک نیاز داشتند. آنها به این کشورهای دشمن دیگر نیاز داشتند تا در برابر سایر کشورهای دشمن. به آنها کمک کنند. خدا چه می‌گوید؟ به من اعتماد کنید، لازم نیست از آنها بترسید.

حالا، دوباره، جمله‌ای هست که داریم در موردش در مورد طرف دیگر تبعید صحبت می‌کنیم. به آن توجه کنید. او نمی‌گوید که تبعیدی وجود نخواهد داشت.

او بر آنها رحم خواهد کرد. او دوباره اسرائیل را برخواهد گزید. او آنها را در سرزمین خودشان ساکن خواهد کرد.

مردم آنها را برداشته و به جایشان خواهند آورد. بنابراین کمی شبیه صحبت اشعیا با آحاز است. آحاز پادشاه، می‌خواهم با پسر ملاقات کنی.

فقط یک بازمانده باز خواهد گشت، نام اوست. شما اینجا تصمیمی گرفته‌اید که کشورتان را به آتش کشیده است. شما در جاده تصمیمی گرفته‌اید.

حالا، این سرنوشت نیست. هنوز هم می‌توان آن جهت را تغییر داد. اما اگر چیزی تغییر نکند، این جایی است که شما به سمت آن می‌روید.

تو به سمت بابل می‌روی. اما وقتی به آنجا رفتی، خدا چه می‌گوید؟ من تو را برمی‌گردانم. خدا راستگو نیست.

او دلسوزی خواهد کرد. بله. نه، فکر نمی‌کنم خیلی دور از ذهن باشد.

این اشعیا است. دقیقاً از همین کتاب برمی‌آید که دوباره وسوسه می‌شوید در برابر جلال و شکوه و جلال این دنیا به خاک بیفتید. نیازی به این کار ندارید.

لازم نیست. خدا با توست. لازم نیست از کاری که می‌توانند با تو بکنند بترسی.

بنابراین، بله، درست اینجا در وسط، قدرت ملت‌ها را در دو طرف، جلال ملت‌ها را در دو طرف دارید. و درست در وسط، خداوند. خداوند رحم خواهد کرد.

آنها نمی‌توانند کاری با شما بکنند که شما را از مراقبت او دور نگه دارد. و در نهایت، در نهایت، آنها به شما خدمت خواهند کرد. و این موضوع بارها و بارها در نقاط مختلف کتاب تکرار می‌شود.

...وقتی به فصل ۶۰ برسیم، آن را به طور زنده خواهیم دید. بسیار خب. حالا، پس، در وسط.

آیه چهارم. خب، واقعاً، و دوباره، اینجا از آیه دوم تا آیه سوم یه جورایی با هم قاطی میشن، وقتی خداوند شما رو از درد و آشفتگی‌تون در خدمت سختی که بهتون محول شده بود، آروم کنه، اونوقت این مرثیه رو خواهید خوند. علیه پادشاه بابل مرثیه بخونید.

بنابراین، دوباره، باید زمینه را در ذهن خود روشن نگه داریم. روزی خواهد رسید که پادشاه قدرتمند بابل سقوط کرده است.

و تو، که او پایش را روی تو گذاشت. مرثیه‌ای تمسخرآمیز خواهی خواند. حال، همانطور که در یادداشت‌ها گفتم، این شعر، به ویژه ابیات چهارم تا بیست و یکم.

بندهای ۲۲ و ۲۳ به نوعی به همان سبک بند آخر به انتها اضافه شده‌اند. این شعری است که با دقت بسیار زیادی نوشته شده است. این شعر در قالب یک مرثیه است.

قبلاً با شما در مورد قالب شعر عبری که معمولاً در آن سروده می‌شود صحبت کرده‌ام. سه بیت تکرار می‌شوند. خدا زمین را بنا نهاد.

آسمان‌ها توسط خداوند گسترده شدند. بنابراین آن توسعه مترادف که در آن بخش دوم همان چیز بخش اول را می‌گوید، اما با کلمات متفاوت. حال، یک سوگواری معمول است.

و دوباره، باید بگویم که معمولاً، وقتی در مورد یک زبان صحبت می‌کنید، هرگز نمی‌توانید بگویید همیشه. اما یک مرثیه معمولاً سه، دو وزن دارد. و به آن وزن لنگی می‌گویند.

نکن، نکن، نکن، نکن، نکن. این چیزیه که هست. توی فرم هست.

قالب شعری آن شبیه مرثیه است. و بعد بخش زیادی از زبان اینجا شبیه مرثیه است. وای، چطور؟

متاسفم، ما هستیم. تمام زمین گریه می‌کند. و غیره.

این یک مسخره‌بازی تمام‌عیار است. آه، چقدر خوشحالیم که تو مرده‌ای. تمام زمین حالا که رفته‌ای از شادی آواز می‌خوانند.

پس این طعنه و کنایه است که از این سر تا آن سر می‌ریزد. نکته دومی که باید بگویم این است که، و ممکن است الان همه شما من را بیرون بیندازید.

این درباره شیطان نیست. بسیاری از مفسران خواهند گفت، اوه، این درباره سقوط شیطان است. نه، اینطور نیست.

جان میلتون اولین کسی بود که گفت نام شیطان لوسیفر است که از اشعیا ۱۴ آمده است. در هیچ جای دیگری از کتاب مقدس گفته نشده که او لوسیفر است. حال، چیزی که اینجا داریم سقوط غرور مخلوقات است.

و تا حدی که شیطان مصداق از آن است. او در اینجا گنجانده شده است، اما این در مورد شیطان نیست. شیطان.

دوباره گفتم، او هم شامل می‌شود. تمام غرورهای مخلوقات محکوم به زوال است. اما این در مورد انواع غرور مخلوقات صحبت می‌کند.

حالا این را به خاطر ساختار شعر می‌گویم و، بیایید به آن نگاه کنیم. اینکه چگونه ستمگر متوقف شده است. و باز هم، این، این زبان سوگواری است.

آه، ستمگر فرو نشسته است. خشم گستاخانه فرو نشسته است. خداوند عصای شریان را شکسته است. عصای فرمانروایی را که با خشم و ضربات بی‌وقفه بر مردم می‌کوبیدند و با خشم و آزار و اذیت بی‌وقفه بر ملت‌ها حکومت می‌کردند.

این شیطان نیست، نه؟ این یک پادشاه زمینی است. تمام زمین در یک سوگ معمولی سوگواری می‌کند. تمام زمین در آرامش و سکوت است.

آنها با صدای بلند آواز می‌خوانند. درختان سرو از تو شادمان می‌شوند، سروهای لبنان می‌گویند، از زمانی که تو سرکوب شده‌ای، هیچ هیزم‌شکنی به ما حمله نمی‌کند. پس این اولین بند شعر است: زمین.

زمین از مرگ تو شادمان است. به ویژه، در آن بیت هشتم، پادشاهان آشور به چگونگی قطع درختان جنگل‌های وسیع می‌بالیدند. باز هم، در این زمان، بیشتر جنگل‌ها از آشور رفته بودند.

، آنجا پوشیده از جنگل‌های انبوه بود، اما ما انسان‌ها به درختان سخت می‌گیریم. و بنابراین، برای کاخ‌هایشان مجبور شدند لبنان را فتح کنند. می‌دانید، کل لبنان، دو رشته کوه در آنجا وجود دارد.

لبنان وجود دارد، که اگر از نقطه نظر شما، اگر شمال باشد، مدیترانه آنجاست. رشته کوه لبنان وجود دارد «که مستقیماً از مدیترانه سرچشمه می‌گیرد. سپس یک دره شیب‌دار وجود دارد که در عربی به آن «وادی می‌گویند.

بکا در زبان عربی به معنای دره است، و این همان بکا است. و بعد رشته کوه دیگری در مقابل لبنان وجود دارد که حتی بزرگتر است. کوه هرمون بخشی از آن رشته کوه است.

بنابراین کل آن ماجرا، هم آن رشته کوه‌ها و هم آن دره پر از درخت بود. و آشوری‌ها مدام در مورد اینکه چگونه ما به آنجا رفتیم، آن کوه‌های بزرگ و بلند، آن دره‌های ناهموار، و ما درختان را قطع کردیم، لاف می‌زدند. و اشعیا می‌گوید، درختان از مرگ تو بسیار خوشحالند.

من خیلی طرفدار محیط زیست نیستم، اما یک طرفدار محیط زیست هستم. و وقتی بعضی از ما از بین می‌رویم، زمین شاد می‌شود. خب، حالا ما از زمین تغییر می‌کنیم.

زمین در مورد مرگ تو چه احساسی دارد؟ و اکنون در ۹، ۱۰ و ۱۱، ما به جهنم می‌رویم. شئول زیرین برای استقبال از تو به پا خواسته است، وقتی که بیایی. سایه‌ها را بیدار می‌کند تا به تو خوشامد بگویند، همه کسانی که بر روی زمین رهبر بودند.

همه کسانی که پادشاهان ملت‌ها بودند را از تخت‌هایشان بلند می‌کند، و همه آنها به شما پاسخ خواهند داد، و خواهند گفت، شما نیز مانند ما ضعیف شده‌اید. شما مانند ما شده‌اید. جلال شما به هاویه، به جهنم، سقوط کرده است.

و بعد تصویر اینجا در انتهای آیه ۱۱ خیلی قدرتمند است. اینجا یک مراسم تشییع جنازه است. جنگ‌ها می‌نوازند، و ناگهان، کفن کنار می‌رود.

و ما چه داریم؟ کرم و لارو. زمین خوشحال است. جهنم خوشحال است زیرا شما به اندازه ما ضعیف هستید.

تو ما رو کشتی. تو ما رو فرستادی اینجا، و حالا اومدی که به ما ملحق بشی. خوش اومدی.

بند سوم سپس به بهشت می‌رود. بنابراین، از زمین به جهنم به بهشت. و در اینجا، به ویژه در بندهای ۱۲ و ۱۴، او از زیان برخی از اسطوره‌های جهان باستان استفاده می‌کند ۱۳.

او افسانه نمی‌نویسد، اما از زبانی استفاده می‌کند که آنها با آن آشنا هستند. ای ستاره‌ی روز، ای پسر سپیده دم، چگونه از آسمان افتاده‌ای. ای که ملت‌ها را پست کردی، چگونه به زمین افکنده شده‌ای.

تو در دل خود گفتی، من به آسمان، بالاتر از ستارگان خدا، صعود خواهم کرد. تخت خود را در بالا قرار خواهم داد. من بر کوه اجتماع در دورترین نقاط شمال خواهم نشست.

من از بلندی ابرها بالا خواهم رفت. من خود را مانند والاترین خواهم ساخت. یک اسطوره کنعانی وجود دارد که در آن بعل از تخت خود پایین کشیده می‌شود.

او با مرگ می‌جنگد، و مرگ موقتاً او را شکست داده است. بنابراین تخت بعل خالی است. بنابراین این خدای دیگر می‌گوید، فکر می‌کنم من بر تخت بعل خواهم نشست.

خب، دسته‌های صندلی برای آرنج‌هایش خیلی بلند هستند و پاهایش به زیرپایی نمی‌رسند. و بالاخره، می‌گوید فکر کنم شاید. و بقیه‌ی خدایان هم به او ملحق می‌شوند و می‌گویند، از آنجا برو بیرون.

بنابراین، او اینجا از این نوع زبان استفاده می‌کند تا درباره نه یک خدا، بلکه یک انسان، پادشاهی که می‌گوید من خدا خواهم شد، صحبت کند. دوباره، ما در مورد این صحبت خواهیم کرد. اما در درخواست تجدید نظر در فصل ۳۶، جایی که افسر آشوری آنها را به تسلیم شدن فرا می‌خواند، می‌گوید، پادشاه آشور همه خدایان دیگر را نابود کرده است، و خدای شما را نیز نابود خواهد کرد.

وای. این درگیری بین خدای آشور و خدای اسرائیل نیست. این درگیری بین پادشاه آشور و این به اصطلاح خداست.

روزی فرا خواهد رسید. روزی فرا خواهد رسید. چگونه به زمین افکنده شده‌ای، ای که ملت‌ها را پست ساختی.

حالا، دوباره می‌گوییم، کتاب مقدس به ما می‌گوید که داستان شیطان در کتاب مقدس خیلی خوب بسط داده نشده است. دوروقی سائرز، نمایشنامه‌نویس، گفته است، شما هرگز نمی‌خواهید شیطان را به عنوان یک شخصیت در نمایشنامه خود قرار دهید. او در نهایت به عنوان شخصیت اصلی ظاهر می‌شود.

کتاب مقدس هم همینطور است. کتاب مقدس وجود او را انکار نمی‌کند. نه، نه.

کتاب مقدس می‌گوید، بله، او وجود دارد. و قرار است کمی اطلاعات به ما بدهد. اما قرار نیست کنجکاوی ما را در مورد او ارضا کند.

خدا کسی است که ما روی او تمرکز می‌کنیم. نه اینکه سعی کنیم تاریخچه زندگی شیطان را کشف کنیم. تو در قلبت گفتی، من به بهشت بالاتر از ستارگان خدا صعود خواهم کرد.

. والامقام خواهم ساخت.

اما آیات ۱۵ تا ۲۱ ما را به زمین بازمی‌گرداند. تو به پایین آورده شده‌ای تا سپر به دورترین نقاط گودال باشی. کسانی که تو را می‌بینند، به تو خیره خواهند شد و در تو تأمل خواهند کرد.

آیا این همان کسی است که زمین را به لرزه درآورد؟ چه کسی پادشاهی‌ها را لرزاند؟ چه کسی جهان را مانند بیابانی ساخت و شهرهایش را واژگون کرد؟ چه کسی اسیران خود را به خانه‌هایشان راه نداد؟ همه پادشاهان ملت‌ها در جلال و شکوه آرمیده‌اند، هر کدام در مقبره خود. اما تو مانند شاخه‌ای منفور از قبرت بیرون رانده شده‌ای. به معنای واقعی کلمه، این یک سقط جنین است.

با کشته‌شدگان، با شمشیر زخمی‌شدگان، که همچون جسدی لگدمال شده به سنگ‌های گودال فرو می‌روند در خاکسپاری با ایشان شریک نخواهی شد. زمین، جهنم، بهشت، زمین. این پادشاه در میدان نبرد کشته شده و جسدش آنجا در میان اجساد دیگر است، حتی به خاک سپرده نشده است.

بدترین تحقیر ممکن در جهان باستان. برخی گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که این به امپراتور آشور، سارگون اشاره دارد که در سال ۶۰۵، ببخشید، ۷۰۵، در نبرد کشته شد. او تنها امپراتور آشوری است که ما می‌شناسیم که واقعاً در نبرد کشته شد.

و بنابراین کسانی هستند که فکر می‌کنند این ممکن است به نوعی ایده‌ی اینجا را به اشعیا داده باشد. و سپس او در مورد این واقعیت صحبت می‌کند که این مرد از داشتن فرزند محروم خواهد شد، که در این مورد دوباره اتفاق افتاد. و بنابراین احتمالاً، احتمالاً این همان چیزی است که در حال رخ دادن است.

بنابراین او با تحقیر نهایی، خود را والا بدارید، نتیجه‌گیری می‌کند. قبلاً گفته شده، دوباره گفته شده، خود را والا بدارید. و نتیجه‌ی ضروری آن، تحقیر است.

ما هر چقدر هم که تلاش کنیم، نمی‌توانیم با خدا رقابت کنیم. وای. فکر می‌کردم امشب هیچ‌وقت کارم تمام نمی‌شود.

من این کار را کردم. بقیه فصل شامل دو پیشگویی دیگر است، یکی علیه آشور، که به نظر می‌رسد اکنون به آن برمی‌گردیم، همانطور که در یادداشت‌های هفته آینده می‌گویم، تمرکز به اکنون برمی‌گردد. بابل در حال حاضر تهدید بزرگی برای ما نیست.

آشور تهدید بزرگ ماست. در مورد آن چطور؟ و سپس از آشور به همسایگان نزدیک، فلسطین و موآب. و این چیزی است که دفعه بعد به آن خواهیم پرداخت.

باشه. سوالی، نظری؟ بله. وقتی داشتی در موردش حرف می‌زدی، داشتیم به این فکر می‌کردم، خلع سلاح شده، لخت شده، لوس شده و مایه عبرت عمومی شده، و با صلیب بر آنها پیروز شده.

و ای. استنلی جونز در این مورد نظر می‌دهد. دفعه‌ی بعد که شیطان شروع به بازی با ذهنتان کرد، به او بگویید گردنش را خم کند، زیرا در پشت آن یک جای پای سوراخ شده با میخ وجود دارد. نمی‌دانم این را شنیده‌اید یا نه.

ای. استنلی جونز می‌گوید، دفعه‌ی بعد که شیطان شروع به بازیگوشی با ذهنت کرد، به او بگو سرش را خم کند، چون پشت گردنش جای پای میخ است. این طعنه‌ی خوبی است. بله.

بله. بله. نظرات، سوالات یا مشاهدات دیگری دارید؟ هنوز چند دقیقه وقت داریم.

بله. بله. بله.

بله. او حداقل تا سال ۷۰۱ و احتمالاً بعد از آن زنده بود. تاریخ‌های مربوط به حزقیا، مشکل‌سازترین تاریخ‌ها در بین تمام پادشاهان هستند.

یک مسئله ۱۲ ساله وجود دارد. مردی در دهه ۱۹۶۰ توانست گاهشماری پادشاهان عبری را به طرز چشمگیری مرتب کند. این یک پایان‌نامه دکتر بود که او در دانشگاه شیکاگو نوشت و تقریباً به همه چیز پاسخ داد.

این باعث می‌شود بعضی از محققان آنقدر عصبانی شوند که به سختی می‌توانند تحملش کنند، چون او یک انجیلی است. و همه تاریخ‌ها درست هستند. کاملاً درست هستند، به جز حزقیا.

و بنابراین ما نمی‌دانیم که آیا او در سال ۷۲۷ سلطنت را آغاز کرد و سپس در سال ۶۹۶ درگذشت، یا اینکه در سال ۷۱۶ سلطنت را آغاز کرد و در سال ۶ درگذشت، هر چه که باشد، ۱۱ سال دیگر پس از آن، یعنی سال ۶۸۵. حال، همه این‌ها را می‌گویم تا بگویم که روایت می‌گوید که منسی، پسر حزقیا، اشعیا را در داخل یک درخت توخالی انداخت و همانجا رها کرد تا بمیرد. بنابراین، تنها کورسویی از مرگ اشعیا، طبق آن روایت، در زمان منسی بوده است.

بنابراین یا بعد از سال ۶۹۶ است یا بعد از ۶۸۵. منسی مرد خوبی نبود. سوالات و نظرات دیگر؟ بله.

خب، چیزی که ما می‌دانیم این است که آنجا یک بیابان بوده است. بنابراین، کاملاً منطقی است که بگویم بله، در واقع، آنها حیوانات بیابانی هستند. و بله.

آره، یه فیلمی که برای این موضوع ساخته شده بود رو دیده بودم. آره، درسته. خیلی جویون بودم.

من یه فیلمی دیدم که ظاهراً این منطقه رو نشون می‌داد. آره، آره، پس آره، کاملاً درسته که بگیم این فیلم واقعاً به واقعیت تبدیل شد.

ایران مرکزی، آره، آره، آره. بله، بله. کتاب مکاشفه اشارات بسیار بسیار زیادی به اشعیا دارد.

و من معتقدم که مکاشفه درست مانند اشعیا از بابل استفاده می‌کند. و این نمایانگر تکبر جهان است. حال دوباره، اگر واقعاً تیم لاهی درست می‌گوید و بابل به عنوان مرکز قدرت جهانی بازسازی می‌شود، من بلیط خود را تحویل نخواهم داد.

اما من فکر می‌کنم که بابل در آنجا به عنوان نمادی از آن استفاده می‌شود، همانطور که در اینجا در بخش اول فصل ۱۳ استفاده شده است. نماد تمام غرور و تکبر بشر و نابودی همه چیز. خوب است.

متشکرم. بیایید دعا کنیم. اوه، پدر، کمکمان کن که به فروتنی خود مغرور نشویم.

ما آدم‌های کوچکی هستیم. ما آدم‌های بزرگی نیستیم که دنیا را تکان بدهیم. و گاهی اوقات می‌توانیم به این موضوع افتخار کنیم.

کمکمان کن که این کار را نکنیم. زیرا غرور، آن توانایی که خودم را خدا کنم، همانقدر که برای جهان‌شکنان مشکل‌ساز است، برای ما آدم‌های کوچک هم مشکل‌ساز است. کمکمان کن، پروردگارا.

پروردگارا، کمک کن تا بارها و بارها بدانم که ما به لطف تو، همان کسی هستیم که هستیم و تو ما را بی‌قیمت و شایسته‌ی همه چیز می‌دانی. کمک کن تا این به ما یادآوری کند که در تو چه کسی هستیم. به نام تو دعا می‌کنیم.

آمین. این دکتر جان اسوالت است در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا. این جلسه شماره هفت، اشعیا فصل‌های ۱۳ و ۱۴ است.